

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هشتم، بهار ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۲۹، ص ۱۳۱ - ۱۴۷

خان و جایگاه سیاسی و اجتماعی آن در تاریخ اسلام

دکتر سیدمهدی جوادی *

عنوان «خان» در دوره‌های مختلف تاریخی، از صورت نوشتاری متفاوت همچون خاقان و قآن ولی با مفهومی نزدیک به هم برخوردار بوده است. در قرن‌های ۱۱ و ۱۲ پیش از میلاد استفاده از واژه "خاقان" در سرزمین چین معمول بوده است. پس از آن هم در قرن‌های ۵، ۶ و ۷م ترکان این واژه را برای حکمرانان و پادشاهان خود به کار می‌بردند. در دوران اسلامی این واژه نخستین بار در مورد پادشاهان و حکمرانان دولت ایلیک خانیه (۳۸۲_ ۶۰۷) به کار گرفته شد. اما بعد از آن هم در دوره‌های سلجوقی، خوارزمشاهی، مغولان، افشاریه، زندیه و حتی معاصر هم به کار می‌رفت.

واژه‌های کلیدی: خان، خاقان، قآن، چین، ترکان، ایلیک خانیه.

*. دکتری تاریخ و تمدن اسلامی.

مقدمه

«خان»، «خاقان»، «خاغان» و «قآن» عنوان بسیاری از پادشاهان، حکمرانان و رؤسای قبایل ترک و تاتار در دوره‌های مختلف تاریخی بوده است. در دوره اسلامی، عنوان خان بیش از سایر صورت‌ها و مشتقات آن رواج پیدا کرد. واژه خاقان را نخستین بار تتوچوئه، از سلسله پادشاهان چین (سلطنت: ۱۰۲۷ یا ۱۱۲۲ - ۲۵۶ ق - م) به کار برد. این پادشاهان پس از استقرار نظام ملوک الطوائفی در چین، برای بخش‌های مختلف این سرزمین، امیری با استقلال تمام و اختیارات فراوان می‌گماشتند.^۱ عنوان خاقان پس از وقوع انقلاب بزرگ چین در سال ۲۲۱ ق.م نیز از جانب «شی هوانگ‌تی» برگزیده شد.^۲ همچنین در سال ۳۱۲ م. در سالنامه‌های چینی و در قرون وسطا به صورت یک عنوان در آخر نام اشراف زادگان مشرق زمین مورد استفاده قرار گرفت.^۳ در حدود سال ۶۹۶ م. قوم قیتانی در چین خان‌های متعددی داشتند که آنان نیز برای خود خان بزرگی را به مدت سه سال انتخاب می‌کردند. خواجه نظام الملک در سیاست نامه از خان‌های کاشغر، سمرقند و چین سخن به میان آورده است.^۴

در پی سقوط دولت هیاطله در سال‌های ۵۶۳ - ۵۶۷ م. به دست قبایل ترک زبان و تشکیل اتحادیه سیاسی عظیم به نام خاقانات (خانات) ترک در سرزمین‌های سیبری جنوبی و مغولستان و آسیای مرکزی، عنوان خان ابتدا به صورت خاقان در مورد سران خاندان‌ها به کار گرفته شد و پس از پذیرش رسمی آن از سوی حکام خانات ترک در اواسط قرن ششم میلادی به سایر دولت‌ها و نیز اقوام دیگر ترک وابسته به خانات از جمله آوارها، قرقیزهای ینی سئی، پچنک‌ها و خزرها نیز به ارث رسید و به دنبال آن در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم میلادی پولیان‌ها از طوایف سلاویان پس از رسیدن به استقلال از سلطه خزرها و نیز کنیازهای کییف عنوان خاقان را پذیرفتند.^۵ عنوان خاقان در قرون پنجم، ششم و هفتم میلادی تا ظهور اسلام در میان حکمرانان ترک به کار می‌رفت. این دوران به عهد سلطنت خانات ترک معروف شده است. مردم تبت هم پادشاه خود را برای تشبیه به پادشاهان ترک «خاقان» نام می‌نهادند.^۶

ابن خردادبه (م ۳۰۰ ق) در ذکر القاب ملوک الارض لقب همه پادشاهان ترک، تبت و خزر را خاقان نامیده است.^۷ ابن ندیم (م ۳۸۰ ق) در الفهرست در بیان فرار مانویان پس از قتل مانی به دست کسری از ایران می‌نویسد: «... از این رو همه (مانویان) پا به فرار گذاشته و از رودخانه بلخ گذشته و به مملکت خان در آمده، و همان جا اقامت نمودند و خان در زبانشان لقب پادشاهان ترک است.^۸

شیخ محمود کاشغری، لغت دان برجسته ترک در قرن پنجم هجری که خود در دربار نخستین خانان حکومتگر در تاریخ اسلام یعنی ایلک خانان (۳۸۲ - ۶۰۷ ق) فعالیت داشته است، خان را مترداف با خاقان دانسته و هر دو کلمه را پادشاه بزرگ از فرزند افراسیاب و وجه تسمیه آنان بدین نام را داستان طولانی می‌داند.^۹ خوارزمی در مفاتیح العلوم خاقان را ملک اعظم ترک و همچون شاهنشاه ایرانیان، خان خانان و رئیس الرؤسا و خان را رئیس آنان (ترکان) دانسته است.^{۱۰} ابن بطوطه (م ۷۷۹ ق)، جهانگرد مغربی، خان را در اصطلاح ترکان به معنای سلطان و در اصطلاح مغولان به معنای پادشاه دانسته است.^{۱۱} عطا ملک جوینی حکمران قراختای را خانان قراختائی عنوان کرده است.^{۱۲} ابن خلف تبریزی در این باره نوشته است: «پادشاهان ختا و ترکستان را خان گویند؛ چنان که پادشاهان روم را قیصر و چین را فغفور بخوانند. در ترکی خان عنوانی است که به شاه یا امیر مقتدر دهند».^{۱۳} در غیاث اللغات هم خان به معنای امیر و رئیس، و خاقان به معنای پادشاه بزرگ و هر دو به عنوان لقب پادشاهان ترکستان و خطا و چین عنوان شده است.^{۱۴} در اوایل قرن بیستم میلادی، کتیبه‌ای سه زبانه (سغدی، ترکی اویغوری و چینی) مربوط به سده نهم میلادی در کارابال کاسون واقع در مغولستان شمالی به دست آمد که در متن آن ضمن اشاره به نفوذ آیین مانی در میان ترکان، از پذیرفتن این آیین از سوی سومین خاقان اویغور (۷۶۲ م) سخن به میان آمده است. در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری خاندان بنی الخاقان به ویژه فتح بن خاقان در تاریخ اسلام مشهور است؛^{۱۵} در سرزمین‌های اسلامی عنوان خان برای اولین بار بر روی سکه‌های قراخانیان یا ایلک خانان (۳۸۲ - ۶۰۷ ق) ضرب شد.^{۱۶} این نشان‌دهنده به کارگیری عنوان خان در این دوره

برای مناصب عالی حکومتی است؛ چنانچه بیبھی در ذکر حوادث سال ۴۲۵ ق و شرح رسیدن فرستادگان سلطان مسعود به ترکستان می‌نویسد: «... قدرخان گذشته شد و بغراتگین که پسر مهتر بود و ولی عهد به خانی ترکستان نشست...»^{۱۷} و شیخ محمود کاشغری هم قدر خان و قلیج خان را به عنوان شاهان توانا و قاطع در امور از القاب ملوک خاقانیه (ایلک خانیان) به شمار آورده است.^{۱۸} و در دولت قراخانیان، خان بزرگ، با عنوان «ارسلان خان» در شرق کشور به سلطنت می‌پرداخت و این در حالی بود که خان دیگر با عنوان بغراخان که تحت سلطه پادشاهی بزرگ بود در جای دیگر از شرق کشور حکمرانی می‌کرد. در این عصر ارسلان خان به جای واژه باستانی خاقان خان کاربرد داشته است.^{۱۹}

در دوره فرمانروایی سلجوقیان (۴۲۹ - ۵۹۰ ق) و خوارزمشاهیان (۳۰۵ - ۶۲۸ ق) نیز خان بالاترین عنوانی بود که طبقه اشراف آن را بالاتر و برتر از ملک و امیری می‌دانستند؛ چنان که سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ - ۴۲۱ ق) پس از اخذ لقب یمین الدوله از خلیفه القادر بالله و فتح خراسان، هندوستان، سومات و عراق، خواستار افزایش القابی همچون خاقان سمرقند که دارای سه لقب بود شد، ولی خلیفه از آن سر باز زد.^{۲۰} همچنین مؤلف تاریخ سلاجقه از اطلاق عنوان خاقان اعظم به قازان (پادشاه) و نیز لقب خاقان به برکیارق خبر می‌دهد.^{۲۱} در دوره حکمرانی قراختائیان که از اواسط سده ششم هجری به بعد در شمال چین یعنی ولایت کاشغر و ختن دولت بزرگی تشکیل دادند، به پادشاه لقب «گورخان» که معنای خان خانان داشته است، می‌دادند. در تاریخ جهانگشای جوینی نیز به آنان عنوان خانان قراختای داده شده است.^{۲۲}

پس از سلطه مغولان بر بخشی از جهان اسلام در اوایل قرن هفتم هجری، عنوان خان برای سران طوایف ترک و فرماندهان مغول و ریاست یک اولوس به کار رفت و قآن و به عبارت دیگر خاقان جایگزین خان بزرگ در قراقوروم و پکینگ (پکن کنونی) گردید. نیز خاقان به معنای امپراتور و حکمرانان وابسته به سرزمین‌های امپراتوری، به خان شهرت یافتند. لذا تموچین پس از سه سال پادشاهی، چنگیز خان شد و به قول عطاملک جوینی «قآن پیش از حلول به محل پادشاهی نام او اوکتای بود». زامباور به چنگیز خان و

جانشینان او عنوان «خاقان‌های بزرگ» داده و مفرد آن را خاقان یا قآن دانسته است.^{۲۳} مارکوپولو (۶۵۲ - ۷۲۴ ق) خاقان‌های مغولی ایران را خان شرقی، خان‌های دشت قبیچاق را خان غربی هولاکو را خان مشرق زمین و قوییلای قآن را خان بزرگ همه تاتارها می‌نامد.^{۲۴} وی با اشاره به پادشاهی کوی خان، باتوخان، اوکتای خان، منگوقاآن و قوییلای قآن (معاصر مارکوپولو) بر تاتارها، به بیان نکاتی پیرامون جایگاه سیاسی، اجتماعی، و دینی خان‌ها در آن دوران می‌پردازد. این جهانگرد ونیزی در بخشی از گزارشات خویش در این باره می‌نویسد: «تاتارها در راه حمل جسد پادشاهان برای دفن در کوه آلتائی، همه کسانی را که در سر راه حمل جسد میبینند با شمشیر می‌کشند و می‌گویند که بروید و در دنیای دیگر به خان خود خدمت کنید... و وقتی منگوقاآن مرد بیش از بیست هزار مرد که در سر راه تشییع جنازه وی دیده شدند کشتند... [در این دوران] خان بزرگ (قوییلای قآن) به هر کسی طبق درجه اش جایزه و رتبه می‌دهد» و برای مدال‌ها این مطلب نوشته شده: «در سایه خداوند بزرگ و لطفی که به امپراطور ما کرده ای، مبارک باد نام خان بزرگ و مرگ و نابودی باد بر کسی که از او اطاعت نمی‌کند... [در این عصر] هر برگه (پول) ممهور به مهر خان بزرگ است و این پول دارای رسمیت مشروع تمام است و درست ارزشی معادل ارزش طلا و نقره دارد... [نیز در این دوره تاریخی] خان بزرگ پیام هائی به زبان ترکی به پاپ رم نوشت... و توهین به خان مرگ فرد را به دنبال داشت.»^{۲۵}

بر همین اساس با حمله ی مغولان و تسلط آنان بر بخش‌هایی از جهان اسلام، ترکستان شرقی هم به همراه بخش‌هایی از استپ‌های شمالی و ماوراءالنهر تحت سلطه ی خان‌های جغتائی، جانشینان چنگیز قرار گرفت. ۲۶ و پس از آن در دوره ی حکمرانی اوزبکان بر این مناطق هم عنوان خان همواره از کاربرد لازم برخوردار بوده است، چنانکه «اسکندر بیگ» در ذکر بخشی از قضایای ماوراءالنهر و بیان احوال عبدالله خان و سلاطین اوزبکیه می‌نویسد: «در توده‌ی سلاطین چنگیزی، پادشاه را خان می‌نامند و پادشاه زاده را تا به پایه بلند سلطنت نرسد، سلطان می‌گویند. اما عبدالمومن خان از زمان حیات پدر به

لقب ارجمند خانی معزز و مکرم بود، چنانکه مردم ماوراءالنهر و اوزبکیه عبدالله خان را خان کلان و او را خان خرد می گفتند.^{۲۷} در آذربایجان نیز پس از استیلای مغول، خان جایگزین رئیس و امیر گردید و به همین جهت است که واژه ی خان را اکثر فرهنگ نویسان، مغولی دانسته و برخی هم آنرا یک لغت ترکی عنوان کرده اند. و در زبان چینی این واژه با تلفظ «خن» به مفهوم لقب پادشاهان به کار رفته است. و فرهنگ لغات مغولی به رسم الخط چینی آنرا از جمله ی لغات مغولی خالص می داند^{۲۸} و مؤلف «بستان-السیاحه» در معنی چنگیز خان می نویسد:

از آنرو که معنی چنگیز خان بود خان خانان بتوری زبان^{۲۹}
 بعد از چنگیز جانشینان او در ایران هم عنوان خان را پذیرفته و خود را «ایلخان» نامیدند.^{۳۰} رشیدالدین فضل الله درباره ی به قدرت رسیدن آباغخان می نویسد: «و هم در آن تاریخ (۶۹۹ق) ایلچیان از بندگی قآن رسیده بودند و جهت آباغخان یرلیغ و تاج و تشریف آورده، تا بجای پدر نیکوی خویش، خان ایران زمین باشد و بر طریقه و رسوم آباء و اجداد رود.»^{۳۱} و نیز وی در عنوان حکایت وصول پولاد ... و آوردن یرلیغ در باب خانیت ارغون خان می نویسد: «در دهم صفر سنه ی خمس و ثمانین و ستمائه یکبار دیگر ارغون-خان بر تخت نشست و به پادشاهی، رسوم و آئین به تقدیم رسانید.»^{۳۲} بعضی از امرای بنی شیبیان (۷۷۷ - ۷۸۰ ق) لقب خاقان و برخی از حکمرانان دولت شیروانشاهیان (۹۰۳ - ۱۲۳۶ ق) نیز عنوان خاقان داشتند و به دولت خاقانین شهرت یافتند؛ حتی در این دوره واژه خاقان در مورد خاقانی شیروانی به عنوان تخلص هم به کار رفت. در نزد ترکان تیموری نیز خان از سلطان مهم تر بود.^{۳۳}

در عصر صفوی (۹۰۷ - ۱۱۴۸ ق) خان یک حاکم ایالتی یا درجه ای پایین تر از بیگلربیگی و بالاتر از سلطان (معاون و جانشین حاکم) بود. همچنین در مورد پادشاهان صفوی عنوان خاقان و درباره دیگر دست اندرکاران حکومتی عنوان خان و بیگ مورد استفاده قرار می گرفت. در این دوران در مناطق ازبک نشین نیز عنوان خان رواج داشت، به طوری که اسکندر بیگ در شرح حوادث سال اول جلوس شاه عباس اول در حدود سال

۹۹۶ ق می نویسد:

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران تاریخ جلوسش شد «عباس بهادر خان»^{۳۴} قرون نهم تا سیزدهم هجری را شاید بتوان اوج کاربرد عنوان خان در جهان اسلام به شمار آورد، به طوری که در این دوران قلمرو جغرافیایی حکومت خانات به خانات شهرت یافت؛ از جمله در خانات کریمه (۸۲۳ - ۱۱۹۱ ق)، خانات ماوراء النهر (بنی جغتای)، خانات قازان (۸۴۹ - ۹۵۷ ق)، خانات قاسموف (۸۵۶ - ۱۰۸۸ ق)، خانات خیوه (۹۲۱ - ۱۱۸۴ ق)، خانات خوقند (۱۱۱۲ - ۱۲۹۳ ق) و خانات کاشغر (۱۲۲۸ - ۱۲۹۴ ق)^{۳۵} نیز این عنوان رواج داشت. میرزا مهدی خان استرآبادی که خود در سال (۱۱۵۱ ق) از جانب نادرشاه (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ ق) به لقب خانی نایل آمد، درباره چگونگی به کارگیری خاقان و خان در این مقطع تاریخی می نویسد:

«خاقان (xagan) هم‌ردیف قآن باشد یعنی ملک الملوک، و پادشاهان را خاقان گویند عموماً و پادشاهان چین را خصوصاً، چنان که پادشاه روم را قیصر و عجم را کسری و هند را رای و توران را خان و کرج را شاو و تاتار را ترای و یمن را تَبَع نامند.»^{۳۶}

او در توضیح عنوان خان (xan) هم آن را به معنای پادشاه دانسته و می نویسد:

«و به این جهت پادشاه ترک را خان نامیدند و چون سلاطین روم منشعب از این ترکانند خود را خان نامیدند و [پس] از آن که عربستان و حجاز را متصرف شدند، لفظ سلطانی را که به لغت عرب به معنای پادشاه است بر خانی افزودند و این که در ایران حکام و اعیان دولت را خان گویند جهتی به غیر از این نخواهد داشت که چون سلاطین روم برای عظم‌شان، اطلاق اسم پادشاهی را به امرا و اعیان خود نموده و ایشان را پاشا نامیدند که مخفف پادشاه باشد. [پس] از آن که پادشاهی ایران به خاندان صفویه منتقل شد، ایشان هم علی‌رغم سلاطین روم اعیان دولت خود را خان و فروتر از آن را سلطان لقب دادند و بعد از آن که سلطنت به دودمان گورکانیه انتقال یافت خود را پادشاه نامیدند و به طریق ایران اعیان و اکابر دولت خود را به خطاب خانی اختصاص دادند.»^{۳۷}

در دوره زندیه (۱۱۶۳ - ۱۲۰۹ ق) هم مؤلف تاریخ گیتی گشا از اعطای لقب خانی به

محمد خان از سوی شیخعلی خان و اطلاق عنوان خاقان به پادشاه خیر می‌دهد.^{۳۸} خان در دوره فرمانروایی پادشاهان ترک دهلی در هند یک عنوان خاص برای اشراف زادگان به ویژه، آنان که از نژاد ایرانی و افغانی بودند، به شمار می‌رفت و سلاطین دهلی (۶۰۲ - ۹۶۲ ق) و حکام بنگاله (۶۰۲ - ۹۸۴ ق) عنوان خان داشتند.^{۳۹} در دوره حکمرانی سلاطین تیموری در هند نیز این لقب رواج داشت، چنان که عبدالرحیم خان ملقب به خان خانان، سپهسالار اکبر شاه، در عهد آن پادشاه معروف است.^{۴۰} در این عصر در نزد گورکانیان هند منصب خانی یک امتیاز بوده و در ضمن القاب مطمئن همچون خان زمان، آصف خان و لیاقت خان محسوب می‌شد.^{۴۱} مؤلف نخبه التواریخ در شرح مبدأ خلافت عثمانیان و مهاجرت خاندان سلجوق در عهد سلطان محمد غزنوی از ماوراء النهر به ماهان خراسان و از آن جا در دوره‌های بعد به انکوریه (آنکارای کنونی)، این مهاجران و جد اعلای عثمانیان را از قبیله قایی خان دانسته و همه سلاطین عثمانی را عنوان خان داده است.^{۴۲}

علاوه بر بکارگیری هر دو واژه خان و خاقان برای اشخاص، گاهی این کلمات چنان که به برخی از آنها اشاره شد، همراه با واژگان دیگر در نامگذاری دولت‌ها و حتی شهرها و مناطق مختلف هم به کار گرفته شده است. به عنوان مثال دولت ایلک خانیه در سال‌های ۳۸۲ - ۶۰۷ ق. در ماوراء النهر و ترکستان شرقی.^{۴۳} با عناوینی از جمله خاقانیه، خانیات، خانیان، ایلک خانان، قراخانیان و آل افراسیاب معروف بوده است. تغییر نام شهر پکینگ (پکن کنونی) به خان بالیغ یعنی مقر خان از سوی قوییلای قان^{۴۴} و شهرت بعضی از مناطق جغرافیایی به خانات در جهان اسلام را می‌توان از نمونه‌های دیگر به حساب می‌آورد.^{۴۵}

گفتنی است، گاهی واژه خان با کلمه «بک» در نام اشخاص در یک جا جمع شده است، چنان که نام حاکم بلاد الدشت در قرن هفتم هجری «کلدی بک خان» بوده است.^{۴۶}

در تاریخ معاصر ایران «خان» همچنان در تشکیلات حکومتی به کار رفته است. گذشته از وجود عنوان خان در نام محمد حسن خان، مؤسس اصلی حکومت قاجاریه

(۱۲۰۹ ق _ ۱۳۳۳ ق) از این عنوان در رده‌های حکومتی به ویژه در مورد وزیران و حکام محلی، حتی پس از دوره مشروطیت نیز به کار می‌رفت. از جمله سلطان‌علی‌خان، میرزا علی اصغر خان امین السلطان، میرزا جواد خان مشیر السلطنه، میرزا حسن خان مشیرالدوله و محمد ولی خان سپهدار تنکابنی. در مقطعی از تاریخ معاصر ایران استفاده از این عنوان در مورد حکام محلی چنان رواج یافت که به دوره خانخانی شهرت یافته است.^{۴۷} مناطقی از قبیل طالش، قره داغ، تبریز و گیلان به صورت خانخانی اداره می‌شد نیز در این عصر عنوان خاقان در مورد شاهان از کاربرد بیشتری برخوردار بود.^{۴۸}

شایان ذکر است که واژه «خانم» صورت مؤنث «خان» – همچون بیگ و بیگم با «م» تأیید – است؛ البته در قرون وسطا در برخی از سرزمین‌های خاور نزدیک از جمله آذربایجان به همسر خان و به طور کلی در خانواده‌های اشرافی به زنان، «خان یک» اطلاق می‌شد.^{۴۹}

عنوان خاقان اولین بار در قرن ششم میلادی توسط آوارها وارد اروپا گردید. امروزه در زبان انگلیسی عنوان خان غالباً به مفهوم آقا یا ارباب باقی مانده و امروز نیز این واژه همان مفهوم در اسامی چهره‌های سیاسی و دولتی برخی از کشورهای اسلامی مثل پاکستان، جمهوری آذربایجان و کشورهای آسیای میانه و قفقاز به چشم می‌خورد.^{۵۰} واژه خان و مشتقات آن در اشعار شعرا نیز به معنای پادشاه و حاکم به کار رفته است. در ذیل به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود.^{۵۱}

تا جهان باشد جهان را عبرت است از حدیث بلخ و جنگ خانیان

(فرخی)

سالار خانیان را با خیل و با خدم کردی همه نگون و نگون بخت و خاک را

آن چنان گور خان به کوه و براغ گور کو داغ دید ورست زداغ

(منوچهری)

سپهدار خان است و فغفور چین سپاهش همی بر تتابد زمین

(جامی)

- همی نگون شود از بس نهیب هیبت تو بترک خانه خان و بهند رایت رای
(فردوسی)
- آن خواجه که بس دیر نه تدبیر صوابش در بندگی شاه کشید قیصر و خان را
(انوری ابیوردی)
- کنون باید که بر خوانم به پیش تو بشعر اندر هر آنچه تو بخاقانان و طرخانان و خان کردی
(مخلدی)
- ای خسروی که نام ترا بندگی کند در حد روم قیصر و در خاک ترک خان
(ابوالمحاسن ارزقی)
- شهریارا شادمان بنشین به تخت و ملک خویش ا برد منشور خانی از تو صد خان دگر
(سوزنی)
- سپه در سپاه قراخان رسید همی گفت هر کس بچنگ آنچه دید
(فردوسی)
- شه هنگام شاهان با آفرین پدر مادرش بود خاقان چین
(فردوسی)
- سر خاقان اعظم از تفاخر بدین نسبت یکی گردن بیفزود
(خاقانی)
- ستاده قیصر و خاقان و فغفور یک آماج از بساط بیشگه دور
(نظامی)

پی‌نوشت‌ها

۱. دایرة المعارف آذربایجان شوروی {ACE}، (باکو، ۱۹۸۲ م)، ۵ / ۲۰؛ مصاحب، دایرة المعارف فارسی، ۸۷۹/۱، خواجه رشیدالدین فضل ...، (جامع‌التواریخ، تهران، اقبال، ۱۳۷۶) ج ۱، ص ۱۲۰-۱۲۳، دایره المعارف اسلام (انگلیسی) {EI۲}، لیدن، ماده "KHAKAN".
۲. فیتز جرالده، تاریخ فرهنگ چین، اسماعیل دولتشاهی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، ص ۱۵۰.
۳. ACE، همان.
۴. ابوعلی قوام‌الدین حسن خواجه نظام‌الملک، سیاست‌نامه، (تهران، زوار، ۲۵۳۷)، ص ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۳۵؛ فیتز جرالده، همان، ص ۴۸۷.
۵. اورانسکی، مقدمه‌الغہ ایرانی، کریم کشاورز، (تهران، پیام، ۱۳۷۲)، ص ۱۴۹، [۱]، همان؛ محمد بن محمود طوسی، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۵۶)، ص ۲۱۶؛ ابوعلی احمد بن عمر ابن رسته، الاعلاق‌النفیسه، حسین قره چانلو، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ص ۱۷۰.
۶. EI۲، همان؛ اورانسکی، همان، ص ۲۲۷-۲۳۹؛ شهاب‌الدین احمد نویری، *نهایه‌الارب فی فنون‌الادب*، محمود مهدوی دامغانی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ج ۹، ص ۳۱۸.
۷. عبیدالله بن عبدالله ابن خردادبه، المسالک و الممالک، (بیروت، دارصادر، بی‌تا)، ص ۱۶.
۸. محمد بن ابی یعقوب اسحاق ابن ندیم، الفهرست، (بیروت، دارالکتب العلمیه،

- ۱۴۲۲ ق) ، ص ۵۲۱.
- ۹ . محمود کاشغری ، دیوان لغات الترک ، (استانبول ، عامره ، ۱۳۳۳ ق) ، ج ۳ ، ص ۱۱۷.
- ۱۰ . محمد ابن احمد بن یوسف خوارزمی ، مفاتیح العلوم ، حسین خدیو جم ، (تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۲) ، ص ۱۱۴.
- ۱۱ . محمد بن عبید الله بن بطوطه ، رحله ابن بطوطه ، (بیروت ، المكتبه العصریه ، ۱۴۲۵ ق) ج ۱ ، ص ۲۳۵/۲ و ۳۳۸.
- ۱۲ . عطاملک جوینی ، تاریخ جهان گشا ، (تهران ، افراسیاب ، ۱۳۸۲) ج ۲ ، ص ۸۶.
- ۱۳ . ابن خلف تبریزی ، برهان قاطع ، (تهران ، امیرکبیر ، بی تا ، ص ۳۴۴).
- ۱۴ . رامپوری ، غیث اللغات ، (بی جا ، کانون معرفت ، بی تا) ، ج ۱ ، ص ۳۶۹.
- ۱۵ . زامباور ، نسب نامه خلفا و شهاریاران ، محمد جواد مشکور ، (تهران ، بی جا ، خیام ، ۲۵۳۶) ص ۱۶ ، محمد تقی راشد محصل ، کتبییه های ایران باستان ، (تهران ، پژوهش های فرهنگی ، ۱۳۸۰) ، ص ۴۳.
- ۱۶ . EI۲ ، ماده "KHAN"
- ۱۷ . ابوالفضل بیهقی ، تاریخ بیهقی ، (تهران ، ایرانمهر ، ۱۳۵۰) ص ۴۸۰.
- ۱۸ . محمود کاشغری ، همان ، حسین محمد زاده ، ص ۲۲۷ - ۲۳۰.
- ۱۹ . www.ozturkler.org.soverigt.
- ۲۰ . EI۲ ، ماده "KHAN"
- ۲۱ . محمد آقسرائی ، تاریخ سلاجقه ، (تهران ، اساطیر ، ۱۳۶۲) ص ۲۲-۱۸۶.
- ۲۲ . جوینی ، همان ، ج ۲ ، ص ۸۶ ، رامپوری ، همان ، ج ۲ ، ص ۲۶۷.

۲۳. رامپوری، همان، ج ۱، ص ۱۴۳، زامباور، همان، ص ۳۶۰، دایره المعارف بریتانیکا، ماده "HAN"
۲۴. مارکوپولو، سفرنامه، سید منصور سجادی، (تهران، بوعلی، ۳۶۹) ص ۲۱-۲۲.
۲۵. همان، ص ۱۱۳، ۹۸، ۹۲، ۷۴، ۲۴.
۲۶. ایرام لاپیدوس، تاریخ جوامع اسلامی، علی بختیاری زاده، (تهران، اطلاعات، ۱۳۸۱) ص ۶۱۰.
۲۷. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲) ص ۵۴۹.
۲۸. سید احمد حسینی کازرونی، پژوهش در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی، (بی جا، موسسه آیات، ۱۳۷۴) ص ۶۵۸.
۲۹. زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، (تهران، سنایی، بی تا)، ص ۶۰.
۳۰. عبدالمحمد آیتی، تحریر تاریخ و صاف، (تهران، مطالعات و تحقیقات، ۱۳۷۲) ص ۱۲۹.
۳۱. خواجه رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، (تهران، اقبال، ۱۳۶۷) ۷/۲-۷۶۵.
۳۲. همان، ۲/۸۱۲.
۳۳. ACE، ۲۰/۵، زامباور، همان، ص ۲۷۹-۶۵۸، علی اکبر دهخدا، لغت نامه، واژهی "خاقان"
۳۴. اسکندریبگ، همان، ص ۲۵، ۲۷، ۱۰۶، ۳۷۹.
۳۵. زامباور، همان، ص ۳۶۱، ۳۷۴، ۴۰۸، ۴۱۲.
۳۶. میرزا مهدی استرآبادی، سنگلاخ، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸)، ص ۱۵۲.

۳۷. همان.
۳۸. میرزا محمد صادق موسوی (نامی اصفهانی) ، تاریخ گیتی گشا ، (تهران ، اقبال ، ۱۳۶۸) ، ص ۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۵۹ .
۳۹. زامباور ، همان ، ص ۴۲۲ - ۴۲۶ .
۴۰. استر آبادی ، همان ، ص ۱۵۲ .
۴۱. دهخدا، همان ، ماده «خان»
۴۲. محمد ابن محمد ادرنوی ، نخبه التواریخ ، (استانبول ، تقویم خانه عامره ، ۱۲۷۶) ص ۲ ، ۱۱ ، ۴۵ .
۴۳. عزالدین ابن اثیر ، الكامل فی التاریخ ، (بیروت ، دارالکتب العلمیه ، ۱۴۱۵ ق) ج ۹ ، ص ۲۲۴ و ۲۹۷؛ ادموند باسورث ، سلسله های اسلامی، فریدون بدره ای ، (تهران ، مطالعات و تحقیقات ، ۱۳۷۱) ص ۵۹۵ .
۴۴. عباس اقبال آشتیانی ، تاریخ مغول ، (تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۷۹) ، ص ۱۶۲ ، عبدالمحمد آیتی ، همان ، ص ۱۹ .
۴۵. زامباور ، همان ، ص ۴۰۸ - ۴۱۲ .
۴۶. جمال الدین یوسف ابن تغری بردی ، النجوم الزاهره فی ملوک المصر و القاهره ، (مصر ، الموسسه المصریه العامه ، بی تا) ، ج ۱ ، ص ۲۰۳
۴۷. باقر عاقلی ، نخست وزیران ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی ، (تهران ، جاویدان، ۱۳۷۴) ، ص ۳۸ ، ۷۶ ، ۴۴ ، ۱۵۸ ، ۲۰۰ .
۴۸. محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، مرآه البلدان ، (تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۶۷) ، ج ۱ ، ص ۸۶ .

۴۹. ACE، ج ۱۰، ص ۴۹.

۵۰. EI۲، ماده "KHAN" و "KHAGAN".

۵۱. رک به: حسینی کازرونی، همان، ص ۳۷۴، دهخدا، همان، مدخل های «خان»

و «خاقان»

منابع

- افسرائی، محمدبن محمد، تاریخ سلاجقه، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ش).
- آیتی، عبدالمحمد، تحریر تاریخ و صاف (شرف‌الدین شیرازی)، (تهران، مطالعات و تحقیقات، ۱۳۷۲ش).
- اورانسکی، ای، م، مقدمه اللغه‌ی ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، (تهران، پیام، ۱۳۷۲ش).
- ابن اثیر، عزالدین محمدی، الکامل فی التاریخ، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق).
- ابن بطوطه، محمدبن عبدالله، رحله ابن بطوطه، (بیروت، المكتبه العصریه، ۱۴۲۵ق).
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین یوسف، النجوم الزاهره فی ملوک المصر و القاهره، (مصر، الموسسه المصریه العامه، بی‌تا).
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، المسالك و الممالک، (بیروت، دارصادر، بی‌تا).
- ابن خلف تبریزی (برهان)، برهان قاطع، (تهران، امیرکبیر، بی‌تا).
- ابن رسته، الاعلاق النفسیه، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ش).
- ابن ندیم، محمد بن ابی یعقوب اسحاق، الفهرست، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق).

- ادرنوی، محمد بن محمد، *نخبه التواریخ*، (تقویم خانه‌ی عامره، چاپ سنگی، ۱۲۷۶ ق).
- استرآبادی، میرزا مهدی، *سنگلاخ*، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸ ش).
- اعتماد السلطنه، *مرآه البلدان*، (دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ ش).
- اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مغول*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹ ش).
- بوسورت، ادموند، *سلسله‌های اسلامی*، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، (تهران، مطالعات و تحقیقات، ۱۳۷۱ ش).
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، (تهران، ایرانمهر، ۱۳۵۰ ش).
- ترکمان، اسکندر بیگ، *تاریخ عالم آرای عباسی*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ ش).
- جرالده، فیتز، *تاریخ فرهنگ چینی*، ترجمه‌ی اسماعیل دولت‌شاهی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش).
- جوینی، عطاملک، *تاریخ جهانگشای جوینی*، (تهران، افراسیاب، ۱۳۸۲ ش).
- خواجه نظام الملک، *سیاست نامه*، (تهران، زوار، ۲۵۳۷).
- خوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف، *مفاتیح العلوم*، ترجمه‌ی حسین خدیوچم، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش).
- دائره‌المعارف، *آذربایجان شوروی*، (باکو، ۱۹۸۲ م).
- دهخدا، علی اکبر، *لغتنامه*، (انتشارات دانشگاه تهران، □).
- راشد محصل، محمد تقی، *کتیبه‌های ایران باستان*، (تهران، پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰ ش).
- رامپوری، غیاث الدین، *غیاث اللغات*، (بی‌جا، کانون معرفت، [بی‌تا]).
- زامباور، *نسب نامه خلفا و شهریاران*، ترجمه محمد جواد مشکور، (تهران،

خیام، ۲۵۳۶).

- شیروانی، زین العابدین، *بستان‌السیاحه*، (تهران، سنایی، [بی‌تا]).
- عاقلی، باقر، *نخست وزیران ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، (جاویدان، ۱۳۷۴ ش).
- فضل‌الله، رشید‌الدین، *جامع‌التواریخ*، (تهران، اقبال، ۱۳۷۶ ش).
- فضل‌الله، رشید‌الدین، *جامع‌التواریخ*، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۴ ش).
- کازرونی، سید احمد، *پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی*، (موسسه‌ی آیات، ۱۳۷۶ ش).
- الکا شغری، محمود، *دیوان لغات‌الترک*، (استانبول، مطبعه‌ی عامره ۱۳۳۳ ش).
- الکا شغری، محمود، *دیوان لغات‌الترک*، ترجمه حسین محمد زاده صدیق، (تبریز، اختر، ۱۳۸۴ ش).
- لاپیدوس، ایرام، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه علی بختیاری زاده، (تهران، اطلاعات، ۱۳۸۱ ش).
- طوسی، محمد بن محمود، *عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات*، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۵۶ ش).
- مارکوپولو، *سفرنامه*، ترجمه‌ی سید منصور سجادی، (تهران، بوعلی، ۱۳۶۹ ش).
- مصاحب، غلامحسین، *دایرة‌المعارف فارسی*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰ ش).
- نامی اصفهانی، میرزا محمد صادقی موسوی، *تاریخ گیتی‌گشا*، (تهران، اقبال، ۱۳۶۸ ش).
- نویری، شهاب‌الدین احمد، *نهایه‌الارب فی فنون‌الادب*، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش).